

تجارت و مزیت رقابتی از نگاه مایکل پورتر

۱. تحول تکاملی دیدگاه های تجارت بین الملل

تا اوائل دهه ۱۹۷۰ میلادی دیدگاه رایج در تفسیر تجارت بین الملل مبتنی بر نظریه معروف "مزیت نسبی ریکاردو" بود. بنا بر این نظریه عاملی که موجب می شد یک کشور به تجارت با دیگر کشورها مبادرت ورزد، تفاوت قیمت های نسبی کالاها در کشورها و امکان تهیه ارزان تر کالا و خدمات از طریق واردات و تخصصی شدن آن کشور در صادرات برخی کالاها و دیگر با مزیت نسبی بالاتر بیان می شد. از سوی دیگر عاملی که موجب می شد یک کشور به صادرات در برخی محصولات خاص بپردازد و مزیت نسبی در دیگر کالاها نداشته باشد، به موجودی عوامل تولید کشور یا مزیت های طبیعی آن بازمی گشت. به عنوان نمونه کشوری که سرمایه فراوانتری در ارزآوری داشت به سوی تخصصی شدن در تولید و صادرات محصولات سرمایه بر می رفت و به همین صورت. البته در میانه قرن بیستم این دیدگاه رایج با نظریه های دیگری (بویژه نظریه هکشر اوهلین سامونلسون) تکمیل گردید اما ماهیت و اساس تبیین آن ثابت باقی ماند.

بر اساس دیدگاه رایج در مزیت نسبی، وارد شدن در عرصه تجارت بین الملل برای هر دو طرف مبادله سودآور تلقی می شد و هر کشور با توجه به موجودی عوامل خود قطعا محصول یا محصولاتی برای تولید و تخصص گرایی در تجارت بین الملل پیدا می کرد. همچنین تجارت جهانی در محصولات می توانست جانمایی برای جابه جایی عوامل تولید باشد به طوری که درآمد و منافع عوامل را در درون مرزهای کشور به برابری سوق می داد. در نتیجه تحت نظام رقابت آزاد، ناعادلانه بودن رابطه مبادله تجاری از بین می رفت و بهره کشی اقتصادی کشورها نسبت به یکدیگر رخت برمی بست. در این ایده فراگیر و پرنفوذ، هر گونه حمایت و سیاست های تجاری معطوف به دفاع از منافع ملی، برای بهزیستی اقتصادی ملی زیان آور تلقی شده و حتی حمایت از صنایع نوزاد نیز با شروط بسیار و تحت شرایط کاملا خاص، پذیرفته می شد.

شرایطی که در نیمه دوم قرن بیستم بویژه در سه دهه پایانی آن موجب تغییر فضای اقتصاد، ارتباطات و تجارت جهانی شد، موجب گردید علیرغم برخی تائیدهای نظری و گاه تجربی اصل مزیت نسبی، موفق ترین نمونه های صنعتی شدن در این دوره (ژاپن، کره و سپس دیگر اقتصادهای موفق شرق آسیا) بر اساس الگویی غیر از تخصص گرایی مورد انتظار مزیت نسبی و موجودی عوامل به پیشرفت و توسعه برسند. اگرچه چرخش این اقتصادها از رویکرد جایگزینی واردات و سیاست های مرتبط با دولت، نقش مهمی بازی می کرد اما این تمام ماجرا نبود زیرا اصل اهداف تخصص گرایی این کشورها از قانون متعارف تجارت پیروی نمی کرد و به سوی صناعی رفتند که در ابتدا مزیت روشنی در آنها نداشتند. وزیر تجارت بین الملل و صنایع ژاپن در گزارشی به سازمان توسعه و همکاری های اقتصادی اعتراف کرد که تلاش برای صنایع با هزینه نسبی پایین تر برای رشد صنعتی ژاپن غیرمفید است و کشورش تصمیم دارد به سوی صناعی حرکت کند که در نگاه ایستا و کوتاه مدت موافق عقلانیت اقتصادی نیست اما از دیدگاه بلندمدت صناعی هستند که کشش درآمدی تقاضای آنها بسیار بالاست و پیشرفت فناوری، سریع و بهره وری نیروی کار روزافزون است.

دیگر کشورهای هم تراز نیز چنین رویکردهای مشابهی داشتند و درجاتی از حمایت جهت دار و دخالت دولت در هدفگذاری و تشویق صنعت را تجربه کرده اند. البته این موفقیت ها به تناسب شیوه های مداخله و زمان های مختلف، یکسان نبود. همانطور که گفته شد اگرچه سیاست های معطوف به صادرات و فاصله گرفتن از جایگزینی واردات نقش غیرقابل انکاری در موفقیت این اقتصادها داشته است اما این گونه از تخصص گرایی و این سرعت در رقابت، با دیدگاه متعارف تجارت بین الملل قابل توجیه نبود. بنابراین مطلق بودن الگوی متعارف در این تجربه ها شکسته شد. باید توجه کرد که برخی ویژگی های اقتصادهای این منطقه

(ویژگی های نهادی، فرهنگی و ساختاری) چنان نقشی را ایفا کرده‌اند که امکان صادق بودن تکرار این تجربه در هر اقتصاد دیگری را (بدون توجه به لوازم آن) ضعیف جلوه می‌دهد.

مشکلاتی که تبیین سنتی از تجارت بین‌الملل برای کشورهای پیشرو شرق آسیا ارائه می‌داد و عملکرد ضعیف رهبران صنعتی (و در راس همه ایالات متحده) در کنار استمرار عمومیت یافتن سیاست های تشویق های صنایع داخلی و حمایت‌گرایی، موجب تقویت مطالعات و بازنگری ها در نظریات رشد و تجارت بین‌الملل گردید. ظهور نظریه استراتژیک تجاری از جدیدترین دستاوردهایی بود که به دنبال استفاده بهینه از سیاست تجاری و ابزارهای آن (یارانه‌ها، مالیات ها و مقررات) جهت دستیابی کشور به اهداف استراتژیک خود بود. این نظریه تلاشی بود برای تکمیل و پاسخگویی به ویژگی های شرائط جدید اقتصادی مانند رقابت انحصاری، بازده به مقیاس صعودی، فرایند آزمون و خطا و پیشرفت های فناوری. همانطور که ذکر شد در طول سه دهه اخیر تعدادی از کشورهای در حال توسعه به عنوان صادرکنندگان بسیار موفق تولیدات صنعتی ظهور کرده و انعطاف و نوآوری قابل توجهی در طیف محصولات خود ایجاد کرده‌اند. این مساله از یک سو موجب تکانه‌های جدی در تجارت بین‌الملل شده به طوری که کشورهای توسعه یافته شاهد کاهش سهم خویش از بازار جهانی بوده و از سوی دیگر به الگوهای خوبی برای رشد دیگر کشورهای در حال توسعه تبدیل شده‌اند. شاید این روند به خوبی دلیل اهمیت یافتن توان رقابت اقتصاد برای ملت‌ها را نشان دهد.

در دیدگاه‌های نوین تجارت گرچه نوع کالا و خدمات تولیدی اهمیت خویش را دارد لیکن چگونه تولید کردن، اولویت رقابتی شدن صادرات کشور را تعیین می‌کند. اما در هر صورت برای بهبود جایگاه رقابت در تجارت جهانی باید به دو عامل کلیدی توجه کرد و آنها گسترش ظرفیت مهارت و خلاقیت در سطح ملی و دوم بهره بردن از پیشرفت های فناوری جهانی است. به طور خلاصه در مورد تحول این حوزه از دانش اقتصاد می‌توان گفت: نظریه تجارت بین‌الملل در دهه‌های اخیر شاهد چرخش های چشمگیری بوده است، چرخش از فرض بازارهای کامل، فناوری مشابه بین کشورها و بی‌حرکی عوامل و نهاده‌های تولید در بین مرزها. ادبیات اخیر نقطه اتکاء خویش را بر موارد زیر استوار کرده است:

نقش تجارت نهاده‌های تولید (Jones, ۲۰۰۰)

تمایز در تجارت بین‌الملل و جریان سرمایه‌گذاری به دلیل هزینه‌های جغرافیا، نهادها، حمل و نقل و هزینه‌های اطلاعاتی (Bound & Venables, ۲۰۰۱)

انتقال دانش و اطلاعات در میان کشورها (Helpman & Grossman, ۱۹۹۱)

تفاوت های فناوری در کشورها (Trefler, ۱۹۹۵, Hakura & ۲۰۰۱)

رقابت انحصاری در محصولات نامتشابه به همراه بازده به مقیاس صعودی (Krugman, ۱۹۷۹ & Ruffin, ۱۹۹۹)

الگوها و فروض جدید در نظریه تجارت به معنای نادرستی و کاربرد نداشتن الگوهای متعارف نیست بلکه می‌توان آنها را مکملی برای خلأ نظریات پیشین جهت فراهم آوردن چارچوب غنی‌تر تبیینی دانست. در واقع روندهای همبستگی در اقتصاد جهانی امروز، تمام محدودیت‌های شیوه‌های متعارف تجارت و رقابت را دچار تغییر کرده است.

۲. نظریه پورتر در مزیت رقابتی

موج جدید نظریات تجارت بین‌الملل از اواخر دهه ۱۹۸۰ با هدف پرکردن خلأ دیدگاه رایج وارد ادبیات اقتصادی شد که بررسی هر یک از این نظریات مجال مستقلی را می‌طلبد. از جمله جریان‌سازترین نظریات این حوزه که تنها به اصلاحات جزئی اکتفا نکرده و تلاش نمود تا مبنایی متفاوت برای تبیین جامع روندهای تجارت جهانی ارائه دهد، نظریه مزیت رقابتی نام دارد. "مایکل پورتر" در

سال ۱۹۹۰ با کتاب "مزیت رقابتی ملت‌ها" به عنوان بنیانگذار این نظریه، مهمترین تأثیر را برجای گذاشت. بر این اساس، برای موفقیت یک کشور در تجارت جهانی، نمی‌توان تنها به مزیت‌های نسبی آشکار شده بسنده نمود بلکه اقتصادها می‌باید از طریق شناخت وضعیت و ساختار خود و ظرفیت‌سازی، به خلق مزیت پرداخته و با فراهم آوردن بسترهای سرآمدی جهانی و شرایط کارایی رقابتی، به فعالان اقتصادی اجازه دهند همگام با هدایت دولت، حوزه‌های جدیدی در تجارت جهانی را به خود اختصاص دهند. در این دیدگاه نقش موجودی عوامل تولید به معنای سنتی آن رو به کاهش می‌گذارد و همچنین فرصت‌هایی که فضای جهانی شدن در اختیار بنگاه‌ها و دولت‌ها قرار می‌دهد، موجب شکسته شدن محدودیت‌های پیشین می‌شود.

آنچه در دیدگاه پورتر اهمیت دارد، همین محوریت بخشی به اصلاحات در سطح عاملان اقتصادی و نهادهای مرتبط است. وی هدف از نوشتن کتابش را توضیح منشا کامیابی پایدار یک کشور در اقتصاد مدرن جهانی می‌داند. گرچه بیشتر نظریه‌ها و سیاست‌های این حوزه بر سطح کلان اقتصاد تمرکز داشته‌اند اما دیدگاه پورتر بر بنیان‌های خرد سرآمدی اقتصادی تکیه دارد و سعی می‌کند نقش شرکت‌ها را در کنار نهاد دولت پررنگ نماید.

چندین عامل موجب شد کتاب و دیدگاه پورتر با استقبال و توجه محافل اقتصادی و سیاست‌گذاری مواجه شود: نخست آنکه این کتاب در دوره‌ای منتشر شد که رقابت‌های اقتصادی و مجازی در حال رشد فزاینده‌ای بود و موانع تجاری شاهد کاهش چشمگیر و بازارها در حال بازشدن بود و حتی کشورهای کمونیستی سابق نیز در حال تغییر نگرش به تجارت جهانی بودند. دوم، با وجود پیشرفت‌های خوب از زاویه کلان توان رقابت و توسعه، اما این نتیجه نیز مورد تأکید قرار گرفت که اصلاحات اقتصاد کلان، لازم اما ناکافی است. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، بنیان‌های خرد مربوط به راهبرد بنگاه‌ها و نهادها، زیرساخت‌ها و سیاست‌هایی است که محیط کسب و کار و رقابت را شکل می‌دهند و کتاب پورتر در نقش یک پیشرو، با قوت زیادی این خلأ را پر نمود. دلیل سوم آنکه، این کتاب با رویکرد نظری قوی و مراجعه فراوان به تجربیات واقعی، توانسته پلی میان اهل کسب و کار و سیاستمداران دولتی، در موضوع توان رقابت ایجاد کند و از این طریق افق‌های جدیدی را هم برای صاحبان صنایع و تجارت و هم برای سیاستگذاران باز می‌گشاید.

۳. اهمیت ویژگی بنگاه‌ها و محیط کسب و کار

امروزه اهمیت شالوده‌های سیاسی و نقش مهم بنیان‌های اقتصاد کلان در رقابت‌پذیری و توسعه اقتصادی، بر همگان روشن شده است. ثبات فضای سیاسی و نهادهای کم‌نقص سیاسی و حقوقی، شرایط اولیه مهمی را برای رقابت‌پذیری فراهم می‌آورند. در اقتصاد کلان، سیاستی که در بردارنده دوراندیشی لازم برای مدیریت مالی دولت، تنظیم بدهی‌ها، متعادل کردن مخارج دستگاه حکومت، محدود کردن نقش دولت در اقتصاد و باز بودن در برابر بازارهای بین‌المللی بوده و بر سرمایه‌های انسانی و فیزیکی تأکید داشته باشد، باعث رشد و شکوفایی ملی خواهد شد. بسیاری از جوامع، فرایند تثبیت و آزادسازی را در اقتصاد کلان طی کرده‌اند. اما، وجود سیاست‌های معقول و محکم در اقتصاد کلان و بستر سیاسی باثبات، از جمله شرایطی است که برای تضمین شکوفایی اقتصادی لازم است، ولی کافی نیست. همان قدر مهم - و چه بسا از آن مهمتر - شالوده‌های توسعه‌ای اقتصاد خرد است که در روش‌های عملیاتی و استراتژی‌های بنگاه و نیز در نهادهای کسب و کار و زیرساخت، نهادها و سیاست‌هایی ریشه دارد که شکل‌دهنده محیطی است که بنگاه‌های کشور در آن رقابت می‌ورزند. تا وقتی که در سطح اقتصاد خرد، وضع به شیوه‌ای مناسب بهبود نیابد، اصلاح سیاسی و یا اصلاحات اقتصادی در سطح کلان به بار نخواهد نشست.

پورتر می‌نویسد: شکوفایی یک کشور، دیگر در گرو شرایط مناسب اقتصاد کلان نیست، بلکه شرایطی که بر اقتصاد خرد آن کشور حاکم است، نقشی همان قدر مهم دارد و هم بخش خصوصی و هم دولت باید اهمیت این نقش را درک کرده و آن را کانون توجه

خود قرار دهند. برای مثال، هر چند، سیاست های کلانی که نرخ های بالای سرمایه گذاری سرمایه ای را تشویق می کند، مفید خواهد بود، ولی به تنهایی باعث افزایش بهره وری نمی شود، مگر شکل های خاص سرمایه گذاری مناسب باشد؛ مهارت های لازم موجود باشد و صنایع پشتیبانی ایجاد شده باشد که سرمایه گذاری ها را کارآمد سازد و فشارهای رقابتی و فشارهایی که بر شرکت ها وارد می آید آن قدر پرتوان باشد که انضباط بازار را پدید آورد. نرخ های بالای سرمایه گذاری عمومی در آموزش مدرسه ای در نهایت مفید نخواهد بود، مگر شرایط اقتصاد خرد در کشور، در شرکت ها برای مهارت تقاضایی به وجود آورده باشد و برای تبدیل آموزش عمومی به دانایی تخصصی مورد نیاز کسب و کار، نهادها و شیوه های مناسبی وجود داشته باشد.

فصلنامه راهبرد یاس ، شماره ۴

احسان خاندوزی